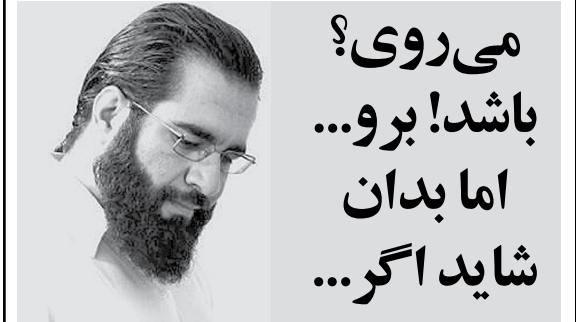




حمید سبزواری (شاعر) - امیر حسین فردی (نویسنده) - ابوالفضل عالی (گرافیست) - شهید رسول کاظم زاده (عکاسی) - صفار زاده (نویسنده) - شهید احمد زارعی (شاعر) - مهرداد اوستا(شاعر) - نصرالله مردانی (شاعر) - مسعود دهخانی خاغانی (کرمانشاه‌نویست) - حبیب‌الله معلمی (شاعر) - علیرضا قزوین(شاعر) - محمدعلی گودینی (نویسنده) - علی محمدنوباد (شاعر) - مرحوم شهریار (شاعر) - محمدمهدی سیار (شاعر) - سیمین دخت وحیدی (شاعر) - صلواتیان (نویسنده و تصویرگر)



باز در من چشم وا کن تا تماشاایت کنم
درد دیدن را دوا کن تا تماشاایت کنم
آشکارا آشکاری مثل روز روشنی
رازها را برملا کن تا تماشاایت کنم
چشم‌باطن‌بین‌نمی‌خواهم، توپنهان‌نیستی
چشم‌ظاهر بین عطا کن تا تماشاایت کنم!
چشم‌بندی‌های دنیا مهلت دیدن نداد
زودتر محشر به پا کن تا تماشاایت کنم
تندی نور تو زد چشم مرا ای آفتاب
جلوه در آینه‌ها کن تا تماشاایت کنم



آیه‌های اشک من تقسیم می‌شده، بد نبود
دل اگر از غصّه خوردن سیر می‌شد، بد نبود

شور ماتم، دشتی غم، بغض‌های اصفهان
در بیاتِ تُرکِ شب، تحریر می‌شده، بد نبود

من خرابم! گفته‌ام ساقی بریزد باده‌ای
این خرابی‌ها کمی تعمیر می‌شده، بد نبود!

عقل من با عشق تو درگیر شد؛ دیوانه‌ام
عقل تو با عشق من، درگیر می‌شده، بد نبود

چون غلافی کهنه‌ام؛ تا کی نمردن... زندگی؟
قسم‌تام یک بوسه شمشیر می‌شد، بد نبود

خواب دیدم یوسف‌ام اما زلیخا سیرتم
خواب‌ها روزی اگر تعبیر می‌شده، بد نبود

عشق؛ این مجنون که لایلا را جنون آموخته‌ست
مثل یک دیوانه در زنجیر می‌شده، بد نبود

تو نمی‌مانی... نه! می‌مانی... نمی‌مانی...اگر
زوهایت، دیرِ دیرِ دیر می‌شده، بد نبود

می‌روی؟ باشد! برو... اما بدان شاید اگر
این (تو)، «این»، «من»، «ما»ی عالم‌گیر می‌شده، بد نبود

هر چی رهبر مون بگه



عراقی‌ها آورده بودند جلوی دوربین برای مصاحبه
قد و قواره‌اش، صورت بدون مویش، صدای بچه‌گانه‌اش، همه چیز جور بود؛ همان‌طور که عراقی‌ها می‌خواستند.
ازش پرسیدند: قبل از اینکه بیایی جنگ چیکار می‌کردی؟
گفت: درس می‌خوندم.
گفتند: کی تو رو به زور فرستاده جبهه؟
گفت: چسی دایر می‌گید! قبول نمی‌کردن بیام جبهه؛ خودم به زور اودم؛ با گریه و التماس.
گفتند: اگر صدام آزادت کنه، چیکار می‌کنی؟
گفت: ما رهبر داریم؛ هر چی رهبرمون بگه.
فقط همین دو تا سؤال را پرسیده بودند که یک نفر گفت: کلتا!
با جواب‌هایش نقشه عراقی‌ها را به آب داد.
منبع: کتاب دانش آموز، مجموعه آسمان مال آنهاست، ص ۴۹

بوسه بر پیشانی



در گردان ما برادری بود که عادت داشت پیشانی شهدا را ببوسد.
وقتی شهید شد بچه‌ها تصمیم گرفتند به تلافی آن همه محبت پیشانی او را غرق بوسه کنند. پارچه را کاز زدیم پیکر پی سر او دل همه ما را آتش زد.
رای: رزمنده لشکر ۲۷
منبع: کتاب سرزمین مقدس

سروده‌ای از استاد حمید سبزواری درباره حضرت امام خا منده‌ای

ای یاد تو شورافکن و پیغام تو پرچوش
آوای تو نجوای هزاران لب خاموش

آنجا که تو رخساره نمایی همه چشمند
و آنجا که سخن سازکنی جمله جهان گوش

در سینه ترا گر نه غم خلق جهانست
از نای تو شکوای قرون از چه زند جوش

فریاد تو ویران‌گر بنیان نفاق است
ای پرچم تو حید ترا زیب بر و دوش

بانگ تو خروشی است ملامت‌گر تاریخ
برخاسته از نای هزاران لب خاموش

بد خواه تو حشر سرافکنده خویش است
همراه تو با عزت و اکرام هم‌آغوش

تا بر ورق دهر نشینند سخن عشق
هرگز نکند یاد ترا خلق فراموش

پاس تو نگهدارد و جاه تو شناسد
هر با خبر از دانش و هر بهرهور از هوش

هرزینه سفر و هدایای ویژه از طرف
کارگزاران آن محفل پراخت می‌شود.
مثال زدنی میان این محافل، کنفرانس برلین است!

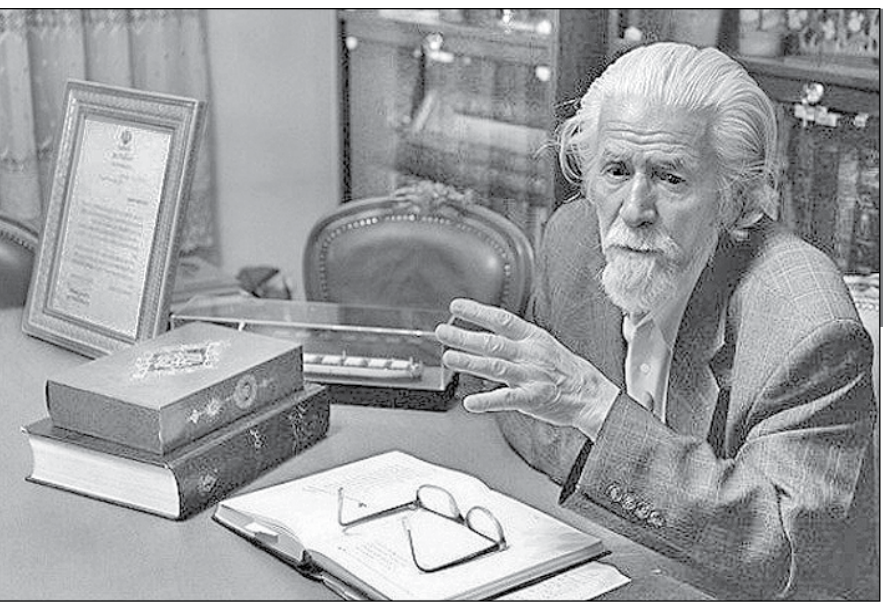
این کنفرانس در سال ۱۳۲۹

بدست حزب صهیونیستی «سبزآلمان» می‌پنید... دشمن داخلی و خارجی بیکار نیست. فرهنگ و هنر و ادبیات برای او همه ابزارهای تقابل به شمار می‌آید.

البته آنچه به عنوان عملکرد روزنامه‌های زنجیرهای اشاره شد هم اینک به واقعیت دارد و بی‌گرفته می‌شود اما نسبت به دوره موسوم به اصلاحات - در ظاهر - جلوه کمتری دارد.

اینها گفته آمد تا ...در نهایت و به تأکید و بار دمرندنی و دفعه،برپرسیده شود:
- «آیا جبهه فرهنگی و ادبی انقلاب در برابر رویه‌های اشاره شده که در برابر هنر و ادبیات دینی و انقلابی تدارک دیده شده است تدبیری دارد،تدبیری می‌کند و یا اینکه باز هم ما آرام و خونسرد نگاه‌رگ ایستاده‌ایم تا دولت‌ها و سیاست‌بازان داخلی و خارجی با نامها و پرچم‌های برخاسته از توهم و پوچی مانند «اصلاحات» راه را برای آسیب‌رساندن به درخت فرهنگ و اندیشه سرزمین‌مان، هموار کنند؟»

اما این گونه سفرها به منظور چهره‌سازی سیاسی، بزرگ‌نمایی و بهره‌گیری سیاسی از اهالی ادب، بلاش و همکاری بخش فرهنگی سفارتخانه‌های فرانسه، انگلیس و آلمان صورت می‌گیرد.
یکی از مترجمانی که قبلا در روزنامه‌های زنجیرهای فعالیت می‌کرد در گفتگو با نگارنده از حضور در یک مهمانی خاص پرده برداشت.
وی گفت: «روزی برای ایفای نقش مترجم از من دعوت شد. به خانه‌ای در خیابان آفریقا رفتم،حضور دو سفیر اروپایی در حضور برخی از نویسندگان و شاعران شد انقلاب برآیم تعجب‌آمیز و شاعرانی و داوری دادند.



- روز حمله آمریکا و صهیونیست به عراق.
* **محبوب ترین دوست شما کیست؟**
- همسر.

* **محبوب ترین شخص نزد شما کیست؟**
- رئیس جمهور آمریکا که به عقیده من او هم یک التی است در دست صهیونیست ها.

* **آرزویان چیست؟**
- انشاءالله ظهور حضرت حجت(عج) که آرزوی هر مسلمانی است.
* **بهترین شعری که تا حالا خوانده اید؟**

- این بیت از «بیدل دهلوی»
دل آیه فتح است ز قرآن محبت
زیر و زبر زخمی اگر داشته باشد

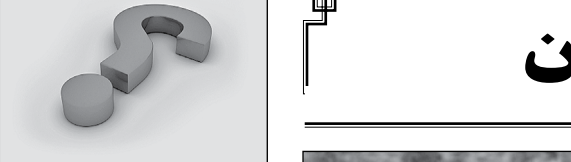
من حیث المجموع از نظر هنرمندی من در غزل سازی مثل «بیدل» کسی را سراغ ندارم.

* **چند تا از اشعارتان به عنوان سرود از صدا و سیما بخش شده است؟**

- تعدادش زیاد است و نمی‌دانم، ولی چند سال است هر چه سرود ساختم

بایگانی شده چون من خطم را عوض نکردم.

* **از شرکت شما در این گفت و گو ممنونیم.**

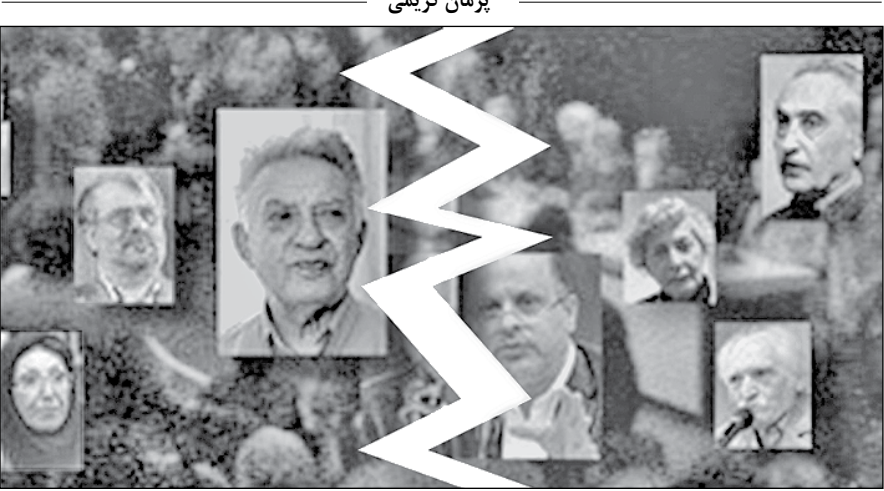


در آن سوی میز گفت‌وگو فراخوانده شدند تا آثار عمدتا درجه چندمشان، کاری درخور توجه قلمداد شود و در آینده در نظر مخاطبان، این نویلمان، به عنوان سربازان ادبی جریان دین گریز نام و حکم «ستاره» یابند!
- ممیزی را با اطلاق واژه «سانسور» زیر سؤال بردند و خواهان برچیدن آن شدند تا صاحب قلمسان معاند، برای ایجاد شبهه‌های دینی و سیاسی و گسترش بد اخلاقی و زشت کرداری به عنوان آفات جامعه دینی، بی‌دغدغه فعالیت کنند.

- بزرگان ادبی متعهد و حزب‌اللهی را با هدف مطرح نشدن آنها و پنهان ماندن آثار ارزشمندشان نادیده گرفتند.
گمان این بود که با این نادیده انگاری؛ فضای ادبی و فرهنگی جامعه در صادره و مدیریت، قلم بدستان معاند درآید.

دو:
در همان دوران موسوم به اصلاحات، برخی محافل خاص سیاسی و فرهنگی اجنبی، چهره‌های ادبی خاص را دعوت کردند و فرصت سخنرانی و داوری دادند.

پرسشی در پایان



در روزنامه‌هایی چون جامعه و صبا) یافت. طنزی که دقیقاً از کان دین و نظام دینی را هدف گرفته بود.
- در نظر سنجی‌ها اهالی سکولار ادب، طرف گفت‌وگو قرار گرفتند. نامها مرتب در پس رویدادهای کوچک و بزرگ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تکرار و تکرار و خوانده شد.
- صاحبان موسسات نشر سکولار مانند «ششمه» فرصت پیدا کردند براحتی کنایهای مبتذل خود را معرفی و تبلیغ کنند.

- چندین نویسنده و روزنامه نگار سکولار تا دل حوزه مهم تصمیم ساز و مجری سیاستهای نظام مانند ریاست جمهوری نفوذ نکرد ویا گذاشتند.

- سرمدیر بولتن محرمانه نهاد ریاست جمهوری شد.کسی که، هم اینک پناهنده به دامان انگلیس است و نقش پادویی فرهنگی وصف و بر نخیکی برگزیده‌های آن تأکید موکد شد.

- نویلمان بی‌نسبت با دین پس از انتشار اولین یا چندمین کتابشان

سید عبدالله حسینی، جریان ساز شعر انقلاب در خراسان

خواندیم و در همان مراسم متوجه شدیم که روزهای دوشنبه در محل باغ نادری مشهد، جلسه شعری برگزار می‌شود، من و نفاقث قرار گذاشتیم و از همان هفته به آن جلسه رفتیم، با سید عبدالله حسینی و جلال قیامی در آن جلسه آشنا شدیم و به مرور دوستان اوست.

سید عبدالله، کاریزمایی داشت که در عین جوانی، خیلی زود توانست به اتکای ذوق سرشار و ذهن و زبان متفاوت و به‌روزش، در سطح مدیریت کلان استان خراسان از تولید آسان قدس گرفته تا استانداری و ارشاد و سازمان تبلیغات و دانشگاه علوم اسلامی رضوی و... اعتبار و احترامی به هم زند.

واقعا هم آن سال‌ها تنها صدای متفاوت و به روز و در مدار و سطح شعر انقلاب، در مشهد، صدا و شعر سید عبدالله بود، این بود که پیشنهاد کرد جلسه دیگری، ما جوانان آن روز مشهد در محل دفتر تبلیغات اسلامی داشته باشیم. چند هفته‌ای از برگزاری جلسه نگذشته بود که سید عبدالله، م رتضی داشت، پیشنهاد کرد جلسه را به سازمان تبلیغات مشهد منتقل کنیم و با حوزه هنری تهران و جلسه شعر آن که قیصر امین‌پور و سید حسن حسینی و ساعد باقری آن را اداره می‌کردند مرتبط شویم. از هفته بعد به سازمان تبلیغات خراسان رفتیم و به این ترتیب جلسه شعر حوزه هنری مشهد شکل گرفت و حالا تمامی دوستانی که نامشان ذکر شد در این جلسه حضور داشتند و هر پنجشنبه دور هم جمع می‌شدیم.

سید عبدالله با عزمی محکم، و شور و شوقی وصف‌ناشدنی، ایستاد و این جمع مستعد حدود ده نفر را در ظرف شش ماه به سطح شاعران ملی آن روزگار رساند و شعر جوان خراسان در کنگره‌ها و همایش‌های شعر ملی صاحب جایگاه شد و در نخستین کنگره شعر جنگ که در باشگاه نفت شهر اهواز برگزار شد و دبیری آن با شهید احمد زارعی بود، ده شاعر جوان از خراسان شعرخوانی داشتند. سید عبدالله در کنار تلاش برای پیشرفت شعر جوان، از کادرسازی و آموزش و تربیت مدیریت فرهنگی نیز در بین دوستانش غافل نبود و گویا می‌دانست که به سفری طولانی‌مدت خواهد رفت و باید همین جوانان بتوانند رسالت و مسئولیت او را برعهده بگیرند. اینچنین بود که راه او در مدت طولانی غیبتش ادامه یافت و با پیوند جلسه حوزه هنری با کانون شاعران و نویسندگان آموزش و پرورش خراسان که مسئولیت هردوی آنها با ادامه‌دهندگان راه سید عبدالله بود،روز به روز شعر جوان خراسان ارتقای کمی و کیفی یافت و توانست، جریان، کشف و پرورش، آموزش و هدایت شعرجوان خراسان را در طی دو دهه رهبری کند.

بازنشر گفت‌وگوی کیهان با استاد سبزواری

کیهان را اصولگرا می‌دانم

■ بهروز ساقی

آنجے می خوانید بخش پایانی گفت وگوی کیهان و استاد حمید سبزواری است. گفتگوی که در تیر سال ۱۳۸۲انجام شد و انتشار یافت.

■ **موضوع چهره‌های ماندگار و حذف شما از لیست اصلی چه بود؟**

- تجلیل از «چهره‌های ماندگار» دو سه سالی است که مطرح شده است و من جزو اولین افرادی بودم که دعوت شدم. با این که دعوت شدم اما قبل از این جریان بیمار شدم و سیاست‌گرایی می‌کنم از آقای لاریجانی ریاست محترم صدا و سیما که مساعدت‌هایی در جریان بیماری کردند چون بدون کمک ایشان و دیگرانی که کمک کردند من به هیچ عنوان امکان اینکه عمل قلب انجام دهم نداشتم. بعد از آن آقای لاریجانی محبتی فرمودند و وقتی که به خانه رفتم به دین من آمدند. بعد قرار شد راجع به سرودها اقداماتی انجام بدهند و بعد هم تصمیم گرفته شد که یک بزرگداشتی برای من بگیرند، پوسترهایی چاپ کردند، پوسترهای بزرگی چاپ کردند و آنها را در شهرها و در اماکن فرهنگی برای مردم فرستادند. خیلی هزینه کردند و آقای لاریجانی واقعا سنگ تمام گذاشت. البته من خودم را طلبکار انقلاب نمی‌دانم. به لطف خدا در انقلاب رزق ما را خدا رسانده و از همه هم بهتر رسانده. منتها یک چیزهایی را می‌بینم که نمی‌توانم تحمل بکنم. وقتی می‌بینم بیراهه و کج‌راه می‌روند نمی‌توانم تحمل کنم، چطور وقتی به من می‌گویند بیا «بذمه» برنامه اجرا کن یا مریضی که دارم می‌روم؟ دورترین نقطه این مملکت بسج برنامه می‌گذارد، می‌روم. من ارمان و هدف داشتم و هنوز هم دارم این هدف را تعقیب می‌کنم. در هر حال یکی از ماندگارهای این دوره منم، چه بخواهند چه نخواهند. چون من صادقانه آدم خدمت کردم و گذاشاکا کاری برای من نمی‌توانند بکنند. هیچ باکی هم از آنها ندارم. در هر مقامی هم که باشند پاک ندارم و حرفم را می‌زنم. من یک کلمه در این روزنامه‌هایی که بعد از دوم خرداد منتشر شد همکاری نکردم. اگر هم یک نفر یک چیزی از من منتشر کرد، من نشناختمشان. اگر هم صاحبه کردند من حرف خودم را زدم.

دولت محقق حیات و فعالیت موسوم به اصلاحات، طبیی از اهالی «شعر و داستان» مجال و فرصت عرض اندام چشمگیری یافتند.

با انتخابات دوم خرداد و ۷۶ تصدی منصب ریاست جمهوری بدست سید محمد خاتمی، برخی عناصر سیاسی شامل انقلابی‌ها و انقلابی‌های سابق، دست به تشکیل ائتلافی با نسام اصلاح طلبان زدند و پرچم گفتمان اصلاحات را به دست خاتمی دادند.

اصلاحات و گفتمان اصلاحات سید محمد خاتمی در پیش از انتخابات ۷۶ شعار اصلاح طلبی نداه و از اصلاحات سخن نگفت. او تا آخرین روز ریاست جمهوری هشت ساله نکرد یک بار هم اصلاحات را تعریف نکرد و منظور خود و مدعیان دوستی با خود را از اصلاحات عرضه

نشد. بنابراین گفتمان اصلاحات و ادعای مهم و پوچ بود و هست که در سایه این پوچ، هر گونه عملی در پیکار با گفتمان انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی توجیه شد و می‌شود!

در حوزه فرهنگ و رسانه، از جمله اعمالی که دارای وجه اصلاح طلبی و مقرر در سایه اصلاحات

بیست و هفتمین شب شاعر به سیدعبدالله حسینی تعلق دارد. این آیین در روز سه‌شنبه ۲۴ مرداد ساعت ۱۷ در سازمان هنری رسانه‌ای اوج بر گزار خواهد شد.

به همین بهانه، مصطفی محدثی خراسانی در یادداشتی به نقشی عبدالله حسینی در شعر انقلاب پرداخته اوست.

به اذعان تمامی آشنایان به تاریخچه شعر انقلاب اسلامی پس از جلسه حوزه هنری تهران، دومین پایگاه جریان‌ساز شعر انقلاب اسلامی جلسه شعر حوزه هنری مشهد بوده است؛ جلسهای که قریب به دو دهه توانست نسلی از شاعران جوان را به کاروان شعر انقلاب اسلامی بیفزاید که اکنون میانسالان میداندار شعر انقلاب در خراسان و تعداد چشمگیری میدانداران شعر انقلاب در کشورند.

ما چند نفر - سید عبدالله حسینی، هادی منوری، مصطفی محدثی خراسانی، جلال قیامی، مجید نفاقث، غلامعباس ساعی، محمود اکرمی‌فر، احمد زارعی، فضل‌الله قدسی، مرتضی امیری اسفندقه، محمدکاظم کاظمی، محمدحسین جعفریان، ابوطالب مظفری - با میانگین سن بیست سال، حول و حوش سال شصت و دو همدیگر را در مشهد پیدا کردیم، زمینه آشنایی ما هم یکی دو مراسم شعرخوانی کشوری بود که در دانشکده ادبیات مشهد برگزار شد و ما هر کدام از گوشه‌های فراز آمده بودیم که شعرخوانی شاعران مطرح کشور را ببینیم شاعرانی چون علی معلم، مشفق کاشانی، محمود شاهرخی، نصرالله مردانی از تهران و از مشهد، غلامرضا قدسی، احمد کالمپور، ذبیح‌الله صاحبکار، امیر برزگر، جواد غفورزاده.

در شب آخر یکی از همین شب شعرها که مقام از اولین کنگره‌های شعر وزارت ارشاد بود که در مشهد برگزار می‌شد من که جوان بودم و جوایب نام، سراغ آقای غفورزاده که از برگزار کنندگان بود را گرفتم که اگر بشود به من هم فرصت شعرخوانی بدهند، آقای غفورزاده می‌گفت اینها شاعران شناخته‌شده کشور و استان هستند و برای شما که هنوز دارید بد مشق می‌کنید که من که مسئول شعر اداره کل ارشاد خراسان هستم نامی از شما نشنیده‌ام، جایی نیست، جوان دیگری هم که بعد فهمیدم نامش مجید نفاقث است مثل من به اصطلاح موی دماغ، آقای غفورزاده شده بود، از ما اصرار و ایشن انکار.

در همین کشمکش، سه شاعر دانشجوی دانشکده ادبیات مشهد که در کنگره شعر خوانده بودند یعنی احمد زارعی، مهدی فراهانی منفرد و حسین شننویایی، به کمک ما آمدند و به آقای غفورزاده پیشنهاد کردند که در پایان چند دقیقه‌ای را در بخشی جنیی، به عنوان شعر جوان مشهد، فرصتی برای ما ایجاد کند، بالاخره ما شعر